

سلام کودکانه

دفترم، کتاب شد!

امروز یک داستان نوشتم. یک دفتر برداشتم و در هر صفحه آن قسمتی از داستانم را نوشتم. در بعضی از صفحه‌هایم هم نقاشی مربوط به داستانم را کشیدم و رنگ کردم. وقتی آن را به بابا نشان دادم، آن را خواند و گفت: «چه جالب! حالا یک کتاب داستان جدید داری».

ارسال نقاشی، قصه‌خاطر، عکس و...

۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ ۲۰۰۰۹۹۹



شهر قصه

کشتی غرق نشده

امیر توی هال نشسته و اخم کرده بود. حوصله‌اش سر رفته بود و نمی‌دانست با چه چیزی خودش را سرگرم کند. بابا کنارش نشست و گفت: «چی؟ کشتی‌ها غرق شده؟» امیر تعجب کرد و گفت: «من که کشتی ندارم!» بابا لبخند زد و گفت: «این یک ضرب‌المثله». بعد هم گفت بذار یک خاطره برات بگم.

وقتی بچه بودم یک بار با خانواده گردش رفته بودیم. در نزدیکی جایی که رفته بودیم، یک برکه بود. آن طرف برکه لانه‌ی مورچه‌ها و این طرف پر از خرده غذا بود. مورچه‌ها برای بردن غذا باید برکه را دور می‌زدند. با خودم گفتم: «اگر یه کشتی داشته باشن حتما زودتر به خونه‌شون میرسن!» پس یک کشتی کاغذی برای آن‌ها ساختم. بعد با تکه‌ای چوب مورچه‌ها را سوار کشتی کردم. کشتی را روی برکه گذاشتم با دست موج درست کردم و کشتی را به سمت دیگر برکه هل دادم. داشتیم به حرکت کشتی مورچه‌ها

میای بازی

ماهی‌گیری روی کاغذ

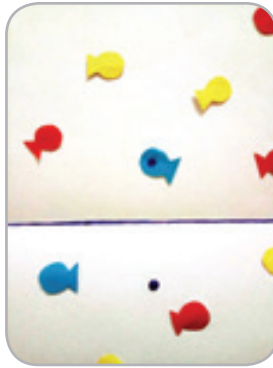
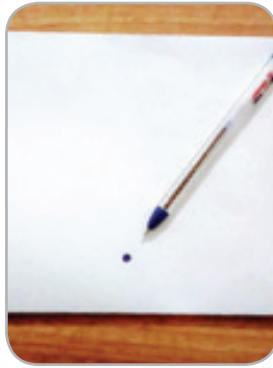
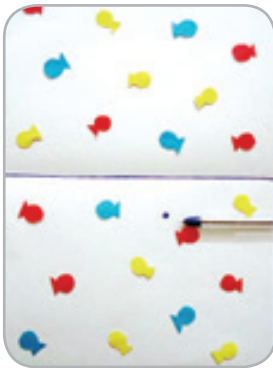
وسایل لازم:

یک برگه سفید، چند کاغذ رنگی، خودکار
چطور درست کنیم؟
ابتدا کاغذ را از وسط به طور مساوی تا بزنید. سپس روی کاغذ رنگی‌ها تعدادی ماهی بکشید و برش بزنید. ماهی‌ها را روی دو طرف کاغذ به تعداد مساوی اما نامنظم و بافاصله از هم بچسبانید.

چطور بازی کنیم؟

بعد از انتخاب هر نیمه کاغذ توسط یکی از بازیکنان، شما باید نوبتی ماهی صید کنید. برای این کار، یکی از ماهی‌های طرف مقابل را انتخاب و تصور می‌کنید اگر ماهی روی نیمه شما بود، کجا قرار می‌گرفت. راهنمایی: خط وسط صفحه را خط تقارن در نظر بگیرید. بعد از تعیین جای ماهی، روی بخش خود نقطه پرنرنگی بکشید. کاغذ را تا بزنید و از پشت نقطه‌ای را که پرنرنگ کردید، دوباره رنگ کنید. حالا وقتی صفحه را باز کنید، نقطه در بخش گروه حریف افتاده است. اگر نقطه روی ماهی افتاده باشد، یعنی شما ماهی‌اش را صید کرده‌اید. هر کس زودتر تمام ماهی‌های طرف مقابل را صید کند، برنده است.

غزاله صفدری



شعر

باران شکلاتی

کاشکی بیاد از آسمون
به جای بارون شکلات
پریشنه از نقل و نبات
تو گوشه گوشه‌ی حیاط

یکی بیفته روزمین
برای جوجه پرتلا
یکی برای شاپرک
یکی برای مورچه‌ها

هی بریزن تودست من
آب نباتای رنگارنگ
خداکنه تموم‌نشه
این بارون خیلی قشنگ

اکرم آشوری

فرره

صفحه‌ای برای ۵ تا ۱۰ ساله‌ها

روزهای زوج

«زندگی سلام»



نگاه می‌کردم که یک دفعه اتفاق بدی افتاد.

کشتی که خیس شده بود، وسط برکه ایستاد و داشت غرق می‌شد و مورچه‌ها به زیر آب فرومی‌رفتند. داشتیم با چشمان پراشک به غرق شدن کشتی نگاه می‌کردم که پدرم از راه رسید. دست روی شانه‌ام گذاشت و گفت: «چی شده؟ کشتی‌ها غرق شده؟!» با ناراحتی کشتی را نشان دادم و گفتم: «الان غرق میشه، مورچه‌ها می‌میرن بابا». بابا گفت: «چرا نمیری نجاتشون بدی؟» گفتم: «چه جوری برم؟» بابا گفت: «خیلی راحت شلوارتو بالا بزن و برو توی آب». بعد هم خودش کمی شلوارش را بالا زد و وارد آب شد. عمق آب فقط کمی بیشتر از یک وجب بود. پس من به سمت کشتی مورچه‌ها رفتم و آن‌ها را نجات دادم. امیر با دقت به خاطره بابا گوش داد. بعد از بابا خواست معنی چند تا ضرب‌المثل را به او بگوید. بابا داستان چند ضرب‌المثل را بلد بود. با شنیدن آن داستان‌ها هم امیر سرگرم شد و هم چیزهای تازه یاد گرفت. راستی دوستان خوبم شما چه ضرب‌المثل‌هایی بلدید؟ آیا می‌دانید چه زمانی می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید؟

نویسنده: مهدیه حاجی‌زاده



سرگرمی و رنگ‌آمیزی

کلمه‌سازی

دوستان خوبم به تصاویر نگاه کنید و حرف اول نام هر تصویر را بنویسید. در آخر با حروف اول همه تصاویر یک کلمه بسازید. تصاویر را با سلیقه خودتان رنگ بزنید.



آثار شما

دنیای نقاشی

دوستان گلم شعرهایی که در کنار نقاشی‌های شماست ویژه نقاشی‌های قشنگ شما سروده شده. امیدواریم که خوشتون بیاد. اگه شما هم دوست دارین ویژه نقاشی‌های قشنگتون شعر گفته بشه لطفا نقاشی‌هاتون رو برای ماتو تلگرام بفرستین.

پرنیان

موحدیان

۷ ساله

دلم می‌خواد که باشم
با قایق روی دریا
دور قایق بچرخند
چند تا ماهی زیبا



ریحانه خسروی

۱۲ ساله

دوچرخه‌ی قشنگم
می‌چرخه با احتیاط
دور درخت و باغچه
دور گل‌های حیاط



شما فرستادید

زنبور تنبل

توی یک کندو، زنبورهای کارگر با هم زندگی می‌کردند. یکی از این زنبورها خیلی تنبل بود؛ یک روز آفتابی قشنگ یک خرس چاق وحشتناک به کندو حمله کرد و عسل‌های کندو را دزدید. زنبورها همه به دنبال آقا خرسه رفتند.

رئیس زنبورها که دید همه‌ی زنبورها رفتند و فقط زنبور

تنبل در کندو نشسته به او گفت: «تو چرا

نرفتی؟!» و او را دعوا کرد. زنبور تنبل هم با دلخوری از کندو بیرون رفت تا پیش بقیه دوستانش برود. توی راه یک زنبور دید، دو زنبور دید، سه زنبور دید تا به همه زنبورها رسید، بعد همه با هم تلاش کردند و عسل‌هایشان را پس گرفتند. زنبور تنبل هم از این‌که کمک کرده بود، خوشحال بود. وقتی زنبورها به کندو رسیدند، رئیس زنبورها از زنبورها تشکر کرد. از آن موقع زنبور تنبل تصمیم گرفت تنبلی را کنار بگذارد.



داستان و نقاشی ارسالی
از دوست خوب «فرره»
حلما نظام‌دوست - ۵ ساله

